

امنیت فرهنگ و راهبردهای کلان آن در حوزه مدیریت فرهنگی

فاطمه براتلو*

چکیده

با توجه به این واقعیت که همه علوم و معارف بشری همواره برداشتی کلی از مفهوم امنیت دارند، موضوع این مقاله بحث درباره مفهوم امنیت در حوزه مدیریت فرهنگی است. از این رو ابتدا مفهوم امنیت فرهنگ، با رویکردی ترکیبی و استفاده از نظریه‌های فرهنگی و نظریه‌های امنیتی، بررسی و سپس روابط و نسبت‌های میان فرهنگ، هویت، و امنیت با رویکردی تحلیلی تبیین شده است و در نهایت به یک سؤال اصلی، مبنی بر این که راهبردهای امنیت فرهنگ در ایران کدام است؟ پاسخ داده شده است.

نامی یک تولید فرهنگی است، زیرا با مفاهیم فرهنگی جامعه و هویت گره خورده است. به علاوه هویت برای بقا و امنیت خود نیازمند تفاوت و تمایز است. بنابراین، «هویت ما - هویت دیگری» در گفتمان ژئوپلیتیک فرهنگی می‌تواند تحلیلی از احساس ناامنی ارائه دهد. البته این بیان هم در درون خرده‌فرهنگ‌ها و هم در میان فرهنگ‌ها قابل طرح و پردازش است و بدین ترتیب نقش منابع فرهنگی در گفتمان‌های امنیتی آشکار می‌شود. بر اساس چنین نگرشی مقاله حاضر، به منظور تدوین راهبردهای کلان فرهنگی، چهارچوبی را برای استفاده در رشته تخصصی مدیریت و برنامه‌ریزی امور فرهنگی پیشنهاد کرده است.

کلیدواژه‌ها: مدیریت فرهنگی، امنیت فرهنگ، حساسیت فرهنگی، ژئوپلیتیک فرهنگی، راهبردهای کلان.

* دکترای مدیریت فرهنگی، استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی baratlou@ihcs.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۲۰

۱. مقدمه

ریموند ویلیامز (R. Williams)، در بیان تاریخچه مفهوم فرهنگ (culture) به چهار کاربرد معاصر از آن به شرح زیر اشاره می‌کند:

۱. فرایند کلی رشد فکری، معنوی، و زیبایی‌شناختی. در این حالت فرهنگ به تدریج و با گذشت زمان به عنوان یک ویژگی اکتسابی پدید می‌آید؛
 ۲. سبک خاصی از زندگی یک ملت، یک گروه، و یا شیوه‌ای از زندگی در یک دوره زمانی که در روح مشترک جامعه جلوه می‌کند؛
 ۳. به مثابه آثار و فعالیت‌های فکری و به‌ویژه هنری که در طیف وسیعی از نهادها مانند نظام‌های آموزشی، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، موزه‌ها، و غیره در جریان است؛
 ۴. به‌منزله سیستمی از نشانه‌ها که رسالت آن برقراری نوعی نظم اجتماعی است. در نظام‌های ملی و فراملی اراده و استقرار نظم اجتماعی از طریق فرهنگ حاصل می‌شود و در یک نظام فرهنگی به صورت سیاست‌گذاری آشکار، سیاست‌گذاری پنهان، و حتی سیاست‌گذاری انکار (وجوه سلبی سیاست‌گذاری) صورت می‌پذیرد. در واقع از طریق مدیریت بر فرهنگ است که باید‌ها و نبایدها، پسندها و ناپسندها، درست‌ها و نادرست‌ها، متعارف‌ها و نامتعارف‌ها، یا زیبایی‌ها و زشتی‌ها تبدیل به هنجار و گاه الزام اجتماعی می‌شود.
- در این مقاله فرهنگ، به‌مثابه مفهومی که دلالت بر حقیقت و واقعیت زندگی انسان‌ها دارد، شامل مجموعه منسجمی از باورها، مفروضات اساسی، و ارزش‌های اصلی مشترکی است که درکی مهم از حیات جمعی را رقم می‌زند.^۱ بنابراین نمودی اجتماعی می‌یابد و، در قالب نظامی از طرح‌واره‌های عمیق و قدرت‌مند شناختی، الگوهایی از معانی را به شکل صریح و یا رمزهای نمادین ضمنی پدیدار می‌سازد.
- با توجه به این معنا فرهنگ، به عنوان تعالی انسانی در اندیشه و در رفتار برای جوامع متفاوت، جایگاهی برای انباشت ارزش‌هاست. این در حالی است که در روایت امروز از فرهنگ تمایل به تأویل فرهنگ‌ها ابزاری برای ساخت و تولید معانی و دلالت‌ها محسوب می‌شود.^۲ در چنین شرایطی است که مفهوم امنیت فرهنگ به عنوان موضوعی خاص، به‌ویژه در حوزه مدیریت فرهنگی، محلی برای بحث می‌یابد. نیچه (F. Nietzsche) معتقد است که در همه علوم و معارف بشری همواره برداشتی کلی از مفهوم امنیت وجود دارد

(← Der Derian, 2009). در این مقاله مفهوم امنیت در حوزه مدیریت فرهنگی، به عنوان ایده‌ای مستقل، مورد بحث قرار گرفته است. از این رو ابتدا به مفهوم امنیت فرهنگی، با رویکردی ترکیبی در دو گروه از نظریه‌های فرهنگی و نظریه‌های امنیتی، پرداخته و سپس روابط و نسبت‌های میان فرهنگ - امنیت با استفاده از رویکردی تحلیلی تبیین شده است. این مقاله درصدد یافتن پاسخ یک سؤال اصلی است: مسائل و راهبردهای امنیت فرهنگی در ایران کدام‌اند؟ بدیهی است مدیریت فرهنگی کارا و اثربخش، بر اساس معیار پایداری و پویایی فرهنگ‌ها، نیازمند راهبردهایی برآمده از جوهره فرهنگ در زیست‌بوم‌های مختلف است.

۲. جستاری در نگرش امنیت‌گرایانه به فرهنگ

۱.۲ نظریه‌های امنیتی

در ابتدا باید خاطر نشان کرد که امنیت به دنبال فرضیه دولت و اصل قرارداد اجتماعی مفهوم‌سازی شده و طی شرایط و اضطراب‌های محیطی بسط یافته است. با ایجاد تحول در مفهوم امنیت، به تدریج ابعاد تازه‌ای چون بعد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، زیست‌محیطی، سایبری، و غیره به آن اضافه شده است. در هریک از این ابعاد، انگیزه بقا و فقدان تهدید همواره هسته مرکزی امنیت را تشکیل داده است، بدیهی است منظور از حوزه‌های متعدد امنیتی «تلقی شده» معنادهی به مقوله‌های مختلف، بر اساس تفاوت در شاخصه امن بودن - ناامن بودن، است. به علاوه در هریک از بخش‌ها و خرده‌نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی انگیزه بقا و فقدان تهدید هدفی مهم و اساسی برای هریک از انواع متکثر از مراجع امنیت نظیر فرد، گروه، اجتماع، ملت، دولت، سرزمین، و تمدن محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد منظور از امنیت فرهنگ، درامان بودن فرهنگ‌ها از هرگونه تهدید، تحدید، و تأویل‌گرایی در یک تمدن مفروض و معین است. البته باید توجه داشت که امنیت در هیچ‌کدام از وضعیت‌های بالا بدیلی برای امنیت ملی نیست، بلکه هریک از این موقعیت‌ها به منزله جایگاهی پراهمیت برای تحلیل امنیت و نیز روشی اثربخش و کارآمد در فهم دقیق‌تر از مفهوم پیچیده و مبهم امنیت در اندیشه و در عمل به‌شمار می‌روند. جدول زیر بیان مختصری است از نگاه مکاتب و نظریه‌های مختلف امنیت به مقوله فرهنگ.

جدول ۱. فرهنگ در رهیافت‌های امنیت^۳

<p>ناامنی در این رویکرد بسیار محل توجه است. از این رو ضرورت مدیریت امنیت روشن است و افزایش ظرفیت‌ها برای رسیدن به وضعیت امن موضوعیت می‌یابد. به علاوه در رهیافت واقع‌گرایی نه تنها فرهنگ بلکه اقتصاد، سیاست، و مانند آن نیز هیچ‌یک به خودی خود اصالت ندارند و از آن جهت مهم‌اند که می‌توانند در معادله قدرت - امنیت نقش ایفا کنند.</p>	<p>واقع‌گرایان (با رویکرد فراملی و بین‌المللی)</p>
<p>در این رویکرد به مقوله نقش فرهنگ در امنیت ملی پرداخته می‌شود. فرایندهای اجتماعی باعث تغییر و تحول در سیاست‌های امنیتی می‌شوند و الگوهای رفتاری بازیگران در عرصه امنیت از عوامل فرهنگی و هنجارها تأثیر می‌پذیرند. بنابراین راهکار امنیت نه در موازنه قوا، بلکه در اعتماد و همکاری است.</p>	<p>سازه‌انگاران (با رویکرد فراملی و بین‌المللی)</p>
<p>بر اساس این رویکرد «دیگری» ملاکی برای فهم تفاوت‌ها، اختلاف‌ها، و گفتمان‌های تهدیدزا است. در این تفکر مفهوم ژئوپلیتیک تمدنی و مرزهای هویتی برای تمایز غیر خودی‌ها و همچنین روش‌های تبدیل غیر خودی به خودی، به منظور حفاظت از خودی‌ها، مطرح است. فراساختارگرایان به منطق نابرابری و تنظیم سیاست‌های امنیتی معتقدند.</p>	<p>فراساختارگرایان (با رویکرد فراملی و بین‌المللی)</p>
<p>تنها رهیافتی است که بر مطالعات امنیتی، به طور خاص، متمرکز است. در مفاهیم بسط داده شده در این مکتب، بقا و مفهوم نبود تهدید وجودی هدفی مرجع در هریک از بخش‌های تمایز یافته در حوزه امنیت ملی است. جامعه به هویت، یعنی برداشت جوامع و افراد از خود به عنوان اعضای یک جامعه بازمی‌گردد. بر این اساس امنیت اجتماعی به توانایی یک جامعه در تداوم بخشی به سرشت گوهری خود، تحت شرایط متحول، مربوط می‌شود. از نظر این مکتب، هویت اجتماعی ارزشی است که باید تحت عنوان امنیت اجتماعی محفوظ بماند. در این مکتب مفهوم «امنیتی کردن» (امنیت منفی) مفهومی است که در نقطه مقابل امنیت ایجابی (امنیت مثبت) قرار دارد.</p>	<p>مکتب کپنهاک یا مطالعات امنیت کپنهاک^۴ (با رویکرد مطالعات امنیتی)</p>

منظور از امنیت، در معنای عام خود، درامان‌بودن از تهدید است. این مفهوم دارای قدمتی به وسعت تاریخ بشر و البته ضرورتی غیر قابل انکار است. درحقیقت شناخت هستی‌شناسانه انسان راه به ضرورت امنیت برده است و مقوله تأمین امنیت بر الزام مدیریت و تدبیر برای آن دلالت دارد. این ضرورت ناشی از طبیعت انسان و نیز فطرت اوست.

بنابراین امنیت، در معنایی عام، درکی برآمده از شناخت هستی‌شناسانه از انسان و اجتماع انسانی است.

ریشه‌شناسی (etymology) واژه امنیت حاکی از دگرگونی مفهوم آن از امنیت عینی به امنیت ذهنی است. امنیت عینی به معنای نبود تهدید است و منظور از امنیت ذهنی نبود هراس نسبت به ارزش‌هاست. به عبارت دیگر، سیر پیشینه مفهوم این واژه از آسوده‌خاطری (carefree) به سوی بی‌قیدی (careless) بوده است. درحقیقت امنیت به دو شیوه حضور تاریخی داشته است:

۱. شیوه سنتی و صریح که مبتنی بر شناخت تهدید بیرونی و سامان‌دهی منابع مالی برای جبران آسیب‌های ناشی از تجاوز و درنهایت دفاع است؛

۲. شیوه‌ای که به منافع امکان‌پذیر در بلندمدت و هویت توجه دارد. بر اساس این رویکرد، امنیت نه یک رویداد طبیعی بلکه مخلوق آگاهی بشر است.

رابطه جدایی‌ناپذیر منافع انسان‌ها با هویت امنیت را به یک انتخاب تبدیل کرده است، در حالی که امنیت در نگاه اول فقط یک اضطرار است. هویت و فرهنگ دو کلیدواژه‌ای هستند که، پس از پایان جنگ سرد، در روابط بین‌الملل (international relations) و جغرافیای سیاسی (geopolitics) جوامع به‌کار گرفته شدند. امروزه این واقعیت که ناامنی (insecurity) نوعی تولید فرهنگی است چون با مفاهیم فرهنگی جامعه و هویت گره خورده است امری پذیرفته تلقی می‌شود؛ به‌ویژه آن‌که هویت تکیه‌گاهی است که در مطالعات امنیت، در مقایسه با سایر حوزه‌ها، با قدرت بیش‌تری ظاهر شده است (Walker, 1993: 10-11). به این ترتیب در مفهوم مستتر در منطق امنیت (rhetoric of security)، هویت برای موجودیت خود نیازمند تفاوت است. به‌علاوه هویت برای تأمین خود - اطمینانی‌اش (self-certainty) تفاوت را به دیگری باز می‌گرداند. در نتیجه، در گفتمان ژئوپلیتیک فرهنگی، موقعیت ما - موقعیت دیگری می‌تواند ارائه‌کننده تحلیلی از ناامنی باشد. این بیان هم در میان فرهنگ‌ها و هم خرده‌فرهنگ‌ها قابل نقد و گسترش است (ibid: 15). بنابراین نقش منابع فرهنگی در عملیاتی کردن گفتمان‌های امنیتی آشکار می‌شود.

۲.۲ نظریه‌های فرهنگی

به طور کلی برای بررسی نگرش امنیت‌گرایانه به فرهنگ در نظریه‌های فرهنگی ابتدا باید به دو نکته زیر اشاره کرد:

۱. نشانه‌ها، معناها، نمادها، و دلالت‌های آشکار یا ضمنی فرهنگ تذکری است بر حضور فعال فرهنگ در افسانه‌ها، اسطوره‌ها، هنرهای از قبیل معماری و مجسمه‌سازی، شعر، موسیقی، زبان و ادبیات، ارزش‌ها و باورها، آیین‌ها و مناسک، و آداب و اخلاق. به عبارت دیگر پیش از این هم مفهوم فرهنگ (البته نه با این نام) وجود داشته است و معانی و دلالت‌های فرهنگی فراز و نشیب‌های بسیاری را در این عرصه تجربه کرده‌اند. این مسیر از ویژگی‌های فرا- انسانی و فرازمینی، به‌ویژه در تمدن‌های کهن، آغاز شده و تا رسیدن به درک و فهمی طبیعت‌گرا از فرهنگ، هم‌زمان با آغاز اومانیسم و مدرنیته و گسستن از تاریخ قدیم، امتداد یافته است (Olie, 1995; Karahanna et al., 2005; Pettigrew, 1979).

۲. نظریه‌پردازان حوزه‌های مختلف علوم انسانی در به‌کارگیری مفهوم فرهنگ به فراخور دغدغه‌های ذهنی خود عمل کرده‌اند. برای نمونه در آغاز قرن هفدهم فرانسیس بیکن (F. Bacon) عنوان «غنی‌سازی ذهن‌ها» را به‌کار می‌برد. توماس هابز (T. Hobbes) نیز در اواسط قرن هفدهم در کتاب *لویاتان*، برای اثبات این‌که «می‌توان در ذهن‌ها درک درستی را نشان داد»، از همین واژه استفاده می‌کند. در پایان قرن هجدهم، فرهنگ به معنای «وضعیت اندیشه و ذهن پرورش‌یافته از طریق آموزش» مفهومی رایج است؛ در حالی که در قرن نوزدهم این واژه تمدن^۵ است که، گاه مترادف و گاه متضاد با واژه فرهنگ، به‌کار برده می‌شود و فرایند پیشرفت و فرهیخته‌شدن (cultivated) و یا متمدن‌شدن (civilized) انسان و جامعه انسانی را توصیف و روایت می‌کند.

نگاه متفاوت رویکردهای نظری به مقوله فرهنگ عمدتاً ناشی از نوع دغدغه و تعلق خاص نظریه‌پردازان هر رویکرد نسبت به واقعیت‌های زندگی انسانی است. در چنین بستری هرکدام از این نظریه‌ها، به عنوان برنامه‌ای پژوهشی، روشی را برای درک و فهم رفتارهای انسانی در جامعه ارائه می‌دهند. برای مثال مسئله‌محوری (problematic) و غلبه وجه انتقادی در نظریه‌های مارکسیستی، فرانکفورتی، و فمینیستی؛ یا غلبه وجه تبیینی در ساختارگرایی و نگاه کارکردی به فرهنگ؛ و یا غلبه وجه تفهیمی و هرمنوتیکی در نظریه‌های نشانه‌شناسی، تفسیری، و روان‌کاوی نشان‌دهنده تفوق بُعد خاصی از فرهنگ در هر یک از نظریه‌های مذکور است (Leung et al., 2005).

در رویکرد مارکسیستی فرهنگ در چهارچوب مفهوم ایدئولوژی، یا به تعبیر مارکس ایده‌های حاکم بر هر عصر، فهمیده می‌شود. در این رویکرد، فرهنگ محصول ایدئولوژی است (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۷). نظریه‌پردازی مارکس از آن‌جا که بر محوریت عنصر اقتصاد به

عنوان زیربنا استوار است، در کل نظریه‌ای انتقادی و ضد فرهنگ (anti-culture) محسوب می‌شود. در این رویکرد فرهنگ در جامعه صنعتی همانند ایدئولوژی مسلط و حاکم عمل می‌کند. مفاهیم از خودبیگانگی، بت‌انگاری کالا، فرهنگ مصرف، هژمونی، امپریالیسم فرهنگی، پاسخ‌خواهی، و سایر مفاهیم در این سنت بیان‌گر آن است که، با وجود فرهنگ مدرن، درنهایت «افراد خود را نیز به عنوان کالا تجربه می‌کنند و بدون این‌که آگاه باشند جزء قربانیان فرهنگ قرار می‌گیرند. در واقع ایدئولوژی، یا آگاهی کاذب، سبب غفلت انسان‌ها از وضع موجود می‌شود» (برگر، ۱۳۷۹: ۵۲).

مکتب فرانکفورت، با رویکردی انتقادی، از درون رویکرد مارکسیستی متولد شده است. در اندیشه بزرگان این مکتب نوعی نخبه‌گرایی و تفکیک میان فرهنگ بالا و پایین وجود دارد. نظریه فرهنگی در این مکتب، به دنبال نقد روشن‌گری^۱ و سرمایه‌داری، از نوعی جلوگیری از دگرگونی بنیادی سخن می‌گوید. فرانکفورتی‌ها جوهر سرمایه‌داری مدرن را کنترل اجتماعی و فرهنگ مدرن را از عوامل اصلی این کنترل می‌دانند. اعضای این مکتب، به‌ویژه آدورنو (T. Adorno) و هورکهایمر (M. Horkheimer)، از اصطلاح «صنعت فرهنگ» برای توصیف فرآورده‌ها و فرایندهای این فرهنگ استفاده کرده‌اند (بشیریه، ۱۳۷۹: ۲۲).

صنعت فرهنگ محصول فرآورده‌ها و فرایندهای فرهنگی مدرنی است که به عنوان کالاهای فرهنگی ارزش مبادله‌ای دارند، سودآورند، و ماهیت اشکال فرهنگی را تعیین می‌کنند. این فرآورده‌ها به توده‌ها هویت می‌بخشند، کردارهای آن‌ها را تعیین می‌کنند، و درنهایت به شیء‌گشتگی انسان‌ها منجر می‌شوند (همان: ۲۴). از نظر آدورنو، قدرت صنعت فرهنگ در تضمین تسلط و تداوم سرمایه‌داری و قابلیت آن برای شکل‌دادن و خلق پیام‌گیران ضعیف، وابسته، منفعل، و خدمت‌گزار نهفته است. فرهنگ توده‌ای مدرن با ویژگی‌های استانداردسازی، کلیشه‌سازی، محافظه‌کاری، و مصرف‌گرایی (همان: ۲۳) به ابزاری برای کنترل روانی تبدیل شده و به قول آدورنو، تکرارها نیروی مقاومت فردی را تضعیف کرده است. انطباق و سازگاری پیام پنهانی فرهنگ توده‌ای است و در این احساس یگانگی با وضع موجود به الگوی پاسخ در افراد تبدیل شده است. در این نگرش فرهنگ، بیش از آن‌که به خودی خود محل توجه باشد، در خدمت اندیشه سرمایه‌داری است.

نظریه‌های ساخت‌گرا نیز به نوعی شناخت فرهنگ را مبتنی بر این فرض اصلی دانسته‌اند که در پس هر فرآورده فرهنگی عناصری با روابط شبکه‌وار یافت می‌شود. این

روابط ساختاری کلی را شکل می‌دهد که در کانون پدیده فرهنگی مورد نظر نهفته است. مقابله با اندیشه ذره‌گرا مهم‌ترین محور در همه نظریه‌های ساختارگراست. بر اساس اندیشه ساختارگرایی، پدیده‌های فرهنگی را نمی‌توان به صورت ذره از متن و زمینه آن جدا و مطالعه کرد و آنچه قابل مطالعه است نه خود پدیده فرهنگی، بلکه نظام یا الگویی است که پدیده مورد نظر جزئی از آن محسوب می‌شود^۷ (فکوهی، ۱۳۸۱). نگرش ساخت‌گرا به فرهنگ، بیش از آن‌که محتوایی باشد، تحلیلی - روشی است. هر دو رویکرد پدیدارشناسانه و هرمنوتیک در نظریه تفسیری فرهنگ نیز بر این نکته تأکید دارند که آگاهی انسان‌ها صرفاً بازتاب انفعالی جهان نیست، بلکه انسان‌ها جهان خود را فعالانه می‌سازند. این نظریه به ذهن و معناهای ذهنی انسان‌ها توجه دارد.^۸ همین نگرش درباره نظریه‌های کارکردی یا کارکردگرایانه به فرهنگ نیز وجود دارد. رویکرد آن‌ها به فرهنگ را می‌توان با گزاره‌های زیر بیان کرد:

۱. جوامع انسانی از کلیت‌هایی در سطوح مختلف تشکیل شده‌اند؛
۲. اجزای یک کلیت پیوستگی و وابستگی متقابل دارند؛
۳. رابطه اجزاء با یکدیگر رابطه‌ای کارکردی است؛
۴. غایت اساسی کارکرد حفظ موجودیت کل است؛
۵. کارکردها در سراسر کالبد قابل تعمیم‌اند؛
۶. کارکردها ضروری‌اند (همان).

در این رویکرد مهم‌ترین رسالت فرهنگ رفع نیازهای مختلف است. عده‌ای این کارکرد را معطوف به نیازی زیستی و فردی می‌دانند و نهادهای اجتماعی را عامل رفع این نیازها می‌پندارند. برخی دیگر نیز بر نیازهای اجتماعی و فرهنگی تأکید دارند و کارکرد عناصر فرهنگی را معطوف به رفع این دسته از نیازها می‌دانند.

از سوی دیگر هال (S. Hall)، در نگاهی کلی، عرصه نظریه‌پردازی در حوزه فرهنگ را به دو شاخه فرهنگ‌گراها و ساختارگراها تقسیم کرده است. او در معرفی مکتب فرهنگ‌گرایی بر این اندیشه است که این مکتب با انتقاد از مدل‌هایی که بر وجود رابطه میان آرمان و واقعیت مبتنی است و نیز با انتقاد از الگوهایی که به مبانی اقتصادی در برابر ساختارهای فرهنگی اولویت می‌دهند، فرهنگ را به صورت پدیده درهم‌تنیده‌ای، با همه کردارهای اجتماعی آن، مفهوم‌سازی می‌کند. کردارهایی که به نوبه خود شکل مشترکی از فعالیت انسانی است و به واسطه آن تاریخ ساخته می‌شود. حال تأکید بر نقش

فعال عوامل اجتماعی را در ساختن تاریخ از مصادیق جاذبه فرهنگ‌گرایی، به عنوان عنصر اصلی شکل‌دهی به اومانیزم در این مکتب، می‌داند (تیودور، ۱۳۹۰: ۹۹).

هال ساختارگرایی یا به عبارت بهتر ساختارگراها را به عنوان بدیلی برای این سامانه فکری معرفی می‌کند. او علاوه بر بیان تقابل مطلق ساختارگرایی با پیش‌فرض‌های فرهنگ‌گرایی، برای تحلیل فرهنگی در تفکر ساختارگرا، به سه ویژگی زیر اشاره دارد:

۱. تأکید بر اهمیت مفهوم‌سازی؛

۲. تشخیص اجتناب‌ناپذیر بودن انتزاع در کشف روابط و ساختارهای پنهان و از این طریق رواداشتن رویه‌های ادراکی متفاوت در چهارچوب کلیت‌های بزرگ‌تر؛

۳. و درنهایت از محوریت خارج‌کردن تجربه و تبیین تبعی آن به عنوان محصول ایدئولوژی.

البته هال هیچ‌یک از این دو الگوی شناختی (paradigm) را برای مطالعه فرهنگ کافی نمی‌داند (همان: ۱۰۰) و روشن است که نگرشی مارکسیستی به ساختارگرایی و فرهنگ‌گرایی دارد. از دیدگاه او، به رغم تأکیدی که ساختارگرایی بر معنی‌رسانی و مفاهیم لازم برای درک صحیح شیوه‌های ساخت سامانه‌های معنی دارد و هال آن را ذخایر فرهنگی می‌نامد، استفاده از این شیوه موجب دست‌یابی به ساختارهای عمیق شناخت نمی‌شود. بنابر استدلال هال، با گذشت سال‌ها و در نتیجه انباشتنی‌ها و رسوب‌ها، لازم است روش ساختارگرایانه را تاریخی کنیم. هال در این‌جا از مفهوم عقل سلیم گرامشی (A. Gramsci) استفاده می‌کند. او فرهنگ را مخزن ایده‌های سستی و اشکال تفکرات مقطعی می‌داند که عناصری را، به منظور بدیهی‌انگاری معلومات کاربردی ما، فراهم می‌آورد. این عناصر، به علت توانایی تطابق دائمی که دارند، با تار و پود شکل‌گیری اجتماع گره خورده‌اند (همان: ۱۰۱) و بر این اساس است که امنیت فرهنگ با تاریخ آن گره می‌خورد.

به هر حال فرهنگ از مفاهیم دشواری است که تنوع نظریه‌ها الزاماً منجر به کاهش دشواری آن نشده است. به علاوه، توجه محدود و بخشی به فرهنگ می‌تواند آسیب تأویل‌گرایی را، به عنوان مهم‌ترین معضل شناختی در آغاز این قرن، به دنبال داشته باشد. بنا به تمثیل، تأویل‌گرایی همان ذهنیت بسته و تنگ‌ماهی و مانند ذهنیت محدود انسانی است که به خطا ایده‌ها و تصورات مغایر با واقعیت را بدیهی می‌انگارد (فرامرز قراملکی و سیاری، ۱۳۸۶ به نقل از Larouche, 2004).

برای شناخت فرهنگ می‌توان به ویژگی‌های آن استناد جست. خصایص ذیل حاصل

استنباطی است که از تأکیدهای موجود در تعاریف متعدد، متنوع، و البته پراکنده فرهنگ شده است:

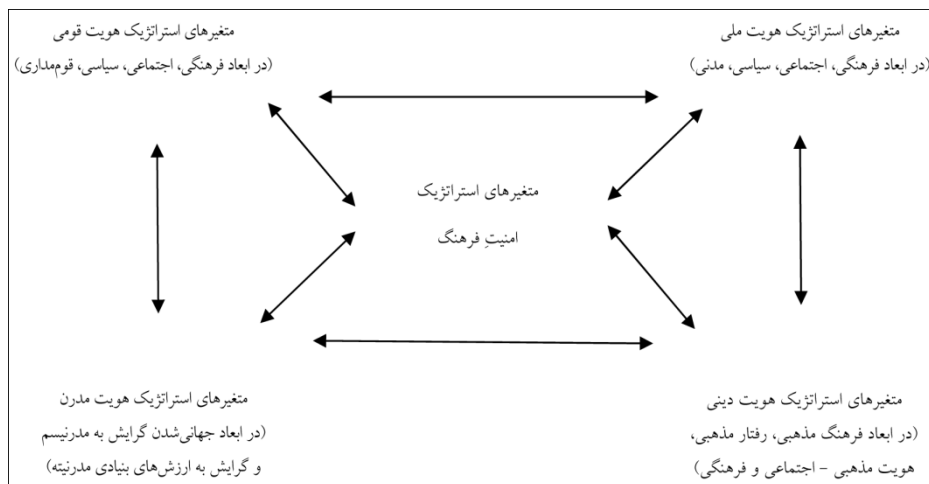
- کلی‌ترین بینش و نگرش و گاه مترادف با جهان‌بینی؛
- عامل تعالی اندیشه و رفتار انسانی و نظام ارزشی برای کیفیت؛
- فرایند تحول و منزلت‌بخشی به استعدادهای بشری؛
- پدیده‌های چندبعدی و طیف پیچیده‌ای از آثار و مظاهر مادی و معنوی؛
- تجلی تلاش معنای‌یافته انسان به مثابه عضوی از جامعه؛
- نظامی از نمادها، معانی، طرح‌واره‌های شناختی، و الگوی معانی نهفته در صور نمادین و فرا-اندام‌واره‌هایی که متکی به فرد خاصی نیستند؛
- نرم‌افزاری ذهنی و حافظه‌ای برای جامعه و تمایزدهنده و پدیدآورنده انگاره‌ها یا مدل‌های فرهنگی؛
- میراثی از تجلی وجدان جمعی اقوام و ملل؛
- عامل امتداد زمانی جامعه (گذشته، حال، آینده) به واسطه عاملیت هم‌زمان انسان و جامعه با پیامدهای عمومی و همگانی آن در حوزه رفتار، فعالیت، و اندیشه؛
- بازتاب ارزش‌ها، رویکردها، و نگرش‌های یک جامعه نسبت به جهان هستی؛ عامل و قالبی برای ایجاد باور، ارزش، و هنجارهای رفتاری با خود، طبیعت، و هم‌نوعان در جامعه؛
- عامل استمرار حیات فرهنگی - اجتماعی به همراه مجموعه‌ای از استراتژی‌های تطبیقی برای بقا؛
- مجموعه‌ای از دستاوردهای نظری که می‌تواند به انسان چنان قدرت و امکان تولید و آفرینشی بدهد که او را از قلمروی میراث ارگانیک و خصلت حیوانی محض فراتر برد (ویژگی خلاقیت).
- بدیهی است توقف در هریک از مضامین بالا به درک ناقصی از فرهنگ منجر خواهد شد، مگر آن‌که سطوحی را برای درک خود از این مفهوم قائل باشیم. در این حالت نگاه تاریخی به فرهنگ می‌تواند ساختار این سطوح را تبیین کند.
- فرهنگ‌ها تجلی وجدان جمعی برای قومی خاص هستند که از گذشته به ارث رسیده است. این میراث ارزشمند نظامی از نمادها، معانی، و طرح‌واره‌های شناختی را می‌سازد. طرح‌واره‌ها می‌توانند به عنوان نتیجه فرایندهایی به‌شمار آیند که جهان را با طبقه‌بندی، نام‌دهی، سامان‌دهی، و برخی از نظام‌های مفهومی معنادار می‌سازند. به عبارت دیگر،

رمزهای نمادینی که مجموعه‌ای از استراتژی‌های تطبیقی، انسجام، و بقا را تعریف می‌کنند. نقش طرح‌واره‌های شناختی نوعی بازسازی ذهنی در نرم‌افزار فرهنگ است. درحقیقت فرهنگ به‌مثابه نرم‌افزاری ذهنی و فرا - اندام‌واره‌ای است که، با وجود آمد و رفت اعضا، همچنان باقی مانده است.

فرهنگ‌ها در قالب تلاش‌های معناجویانه انسان تجلی می‌یابند و با وجود همه «پراکنش‌های فرهنگی» همواره تمایزبخش اکولوژی‌های مختلف‌اند. بر اساس اکولوژی فرهنگی، که اصطلاحی وام‌گرفته از اکولوژی زیستی است، هر سیستم فرهنگی - اجتماعی در محیط و یا زیست‌گاهی طبیعی و مختص به خود به‌سر می‌برد. در این اکولوژی‌ها، آن‌چنان که هربرت بلومر (H. Blumer) بر شکل‌گیری تاریخی مفاهیم و معانی عمومی و جمعی (collective meanings) تأکید کرده است (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۷۷: ۴۸۳)، شکل‌گیری تعریف مشترک و راه‌های مشترک به نام فرهنگ ممکن می‌شود.

بر اساس نظریه آلتوسر (L. Althusser) در دوران جدید انسجام اجتماعی، به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم امنیت، از طریق روابط ترکیبی شیوه‌های فرهنگی حفظ می‌شود. روابط ترکیبی همانند رابطه انگشتان با کف دست است که در آن هر بند استقلال یا هویتی مستقل از کف دست دارد و در عین حال نوعی رابطه ترکیبی بین آن‌ها دیده می‌شود. وجود بندهای مستقل به معنای وجود رابطه تراحمی بین آن‌ها نیست. به عبارت دیگر بند اول باعث تضعیف و ضایع شدن بند دوم و درنهایت فروپاشی ساخت نمی‌شود، بلکه این تعلقات و شیوه‌های مختلف را می‌توان در مجموع و در کنار یک‌دیگر و تعامل با هم دید (عبداللهی، ۱۳۷۸).

«خود»، و درواقع همان هویت، مفهومی محوری و دارای منابعی ویژه در هر جامعه یا نظام فرهنگی است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۱: ۲۳۹). مانوئل کاستلز (M. Castells) در کتاب عصر اطلاعات، در بررسی مسئله هویت در دنیای جدید، هویت را «فرایند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های فرهنگی به‌هم‌پیوسته تعریف می‌کند» (۱۳۸۰: ۸۵). عناصر هویت که بر حسب زمینه‌ها، ساخت‌ها، و فرایندهای جامعه‌پذیری ویژگی‌های متفاوت و چندگانه‌ای^۹ دارند؛ در نسبتی تعریف‌شده با امنیت و فرهنگ قرار می‌گیرند. بدین ترتیب هر سه واژه هویت، امنیت، و فرهنگ در کنار واژه «غیریت» قابل فهم می‌شوند. بر این اساس می‌توان در تدوین راهبردهای کلان برای امنیت فرهنگ نمودار مفهومی زیر را ارائه داد:



نمودار ۱. تدوین راهبردهای کلان برای امنیت فرهنگ

هویت و فرهنگ هر دو مفهومی تاریخی‌اند که، در یک افق معنایی مشترک، با هم در ارتباط‌اند. در این افق، «شیوه بودن» یا «خصلت»ها فرد را به شکل ناخودآگاه در پیوند با یک محیط و یا میدان فرهنگی قرار می‌دهد. در فرهنگ‌ها، لایه‌های مختلف هویتی رسوب می‌کنند و دوباره ظاهر می‌شوند. به عبارت دیگر، لایه‌های کهن در کنار لایه‌های جدید به حیات خود ادامه می‌دهند.^۱ بنابر ضرورت، برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران باید توجه به مناطق ترکیب و آمیختگی و عرصه‌های تلاقی را در راهبردهای کلان مدیریت فرهنگی لحاظ کنند. گفتنی است که حضور تضادها به خودی خود تهدید محسوب نمی‌شود و تفاوت‌ها به من یا ما معنا می‌بخشد.

در طول دو دهه گذشته، کنار هم قرار گرفتن دو مفهوم امنیت و فرهنگ باعث معرفی عبارت «حساسیت فرهنگی» (cultural sensitivity)، با همه مضامین نهفته در آن، به جامعه علمی شده است. از این رو فرهنگ‌ها و سایر مفاهیم هم‌ریشه با آنها (cognates)، در زمینه‌های خاص خود (context)، همواره موضوع پرسش‌های پژوهشی بوده‌اند (Rice and O'Donohue, 2002).

اشاره مستتر در مفهوم حساسیت فرهنگی حاکی از آن است که عناصر مربوط به جوهره فرهنگ ماهیتی پویا دارند، هر چند که این پویایی دلیلی بر فقدان پایایی نخواهد بود. فرهنگ‌ها درباره گذشته‌اند و مسئله محوری آنها پایداری است، اما نگاه امنیت به آینده است و بر این اساس امنیت فرهنگ حامل پیام پایایی هر فرهنگ در تمدن خویش است.

تأمین امنیت فرهنگ منوط به شناخت عمیق از آن و شناخت عناصر و ویژگی‌های درونی آن، در اکولوژی‌های فرهنگی - تمدنی، مختلف است.

در هر جامعه دارای هویت معین، ناامنی برای فرهنگ نتیجه این واقعیت است که فهم و درکی یک‌سان از ارکان، عناصر، و اجزای فرهنگ و امنیت آن وجود ندارد. در عمل امنیت فرهنگ بیش از آن‌که بر پایه موازنه قوا باشد، مبتنی بر اعتماد و همراهی است. بنابراین بروز هرگونه اختلاف در درک متقابل عاملان، مجریان، و کارگزاران با مخاطبان خود، به منظور برقراری شرایط امن برای استعلاهی فرهنگ و ادامه رشد پایدار آن، مسئله‌ساز خواهد بود.

فرهنگ، به عنوان حقیقتی مستقل، هیچ‌گاه نمی‌تواند از معنای اولیه خود تهی شود. نقش هم‌بستگی و هم‌افزایی هویتی در فرایند پویایی و پویایی فرهنگ مانند نقش حافظه برای تحقق امنیت فرهنگ عمل می‌کند و منجر به تمایز و انسجام، بر مبنای کلیدواژه‌های «خودی» و «دیگری»، می‌شود. حافظه فرهنگی، با انباشت شناخت و آگاهی از فردیت و هویت خود، بقا و استمرار فرهنگ را موجب می‌شود.

حافظه فرهنگی، با احساس تهدید دوگانه از سوی فرد و جامعه، در قالب تلاش‌های هویت‌مدارانه و معناجویانه بازخوانی می‌شود و در این حالت است که ثبات و امنیت فرهنگ با دستیابی به آگاهی، از طریق نقد و گفت‌وگوی مستمر درباره وضع موجود، حاصل خواهد شد. این ثبات به معنای فقدان تغییر نیست و اگرچه نمادی از ثبات را به تصویر می‌کشد، در واقع ترکیبی از پویایی و پایایی است.^{۱۱} هر نوع خروج از تعادل طبیعی، فرهنگ جامعه را با مسئله احساس ناامنی مواجه خواهد کرد. این تهدیدها در طول زمان ثابت نیستند و به واسطه تغییر در منابع هویتی قابل تغییرند.

بدین ترتیب اگر بپذیریم که امنیت فرهنگی در فضای ارتباط مؤثر و آگاهانه از راه تعامل میان عناصر هویت ایرانی قابل طرح است، در آن صورت راهبردهای کلان برای امنیت فرهنگ در چهارچوبی معین شامل موارد زیر خواهد بود:

۳. راهبردهای کلان در مدیریت فرهنگی با توجه به صیانت و امنیت فرهنگ

۱.۳ راهبردهای هویت ملی

الف) عناصر اصلی ملیت ایرانی در سه بعد فرهنگ، اجتماع، و دولت به شرح زیر قابل دسته‌بندی‌اند:

بعد اول، هویت فرهنگی که شامل این موارد است: احساس تعلق به میراث فرهنگی، تعلق خاطر به نمادهای ملی و میهنی، تعلق به فرهنگ و روش زندگی (سستی) ایرانیان، و افتخار به هویت تاریخی مشترک.

بعد دوم، که این موارد را دربر می‌گیرد: تعهد و عضویت (مشارکت) در اجتماع ملی شامل تلقی فرد از صفات آحاد ایرانیان (اعم از مثبت یا منفی) و باور به صفات متفاوت و خاص آن‌ها (به‌ویژه صفات مثبت)؛ تلقی فرد از میزان ایرانی‌بودن خود و ویژگی‌های آن؛ نوع نگرش نسبت به پیروان سایر مذاهب، اقوام، و گروه‌های فرهنگی موجود در کشور؛ اعتماد به مردم ایران و ترجیح دادن آن‌ها به سایرین؛ احساس وجود انسجام، هم‌بستگی، و هم‌دلی بین مردم؛ و نوع نگرش نسبت به حیات اجتماعی و شرایط زندگی در ایران.

بعد سوم، که بعد سیاسی هویت ملی، یعنی وفاداری ملی و احساس تعهد، تعلق، و احساس تکلیف در برابر کشور یا همگامی ملی، است شامل این موارد می‌شود: آگاهی ملی، آگاهی و اشراف به وجود کشوری متمایز، وابستگی و دل‌بستگی (attachment) به ارزش‌های بنیادی و نهادهای اساسی کشور، تأکید بر استقلال کشور، احساس غرور و رضایت، اعتقاد به تداوم تاریخی کشور، اعتقاد به ضرورت حاکمیت ملی مستقل، تعهد به اهداف کشور، و تمایل به دفاع از کشور و ضروری دانستن آن.

ب) هویت مدنی یا شهروندی (civil identity) که شامل این عناصر می‌شود: چندفرهنگ‌گرایی، تحمل و مدارا با خرده‌فرهنگ‌ها، پذیرش سبک‌های مختلف زندگی، اعتقاد به اصول مدرن در اداره جامعه از جمله دموکراسی و احترام به حقوق اقلیت‌ها.

ج) هویت ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی) که موارد زیر را دربر می‌گیرد: احساس تعصب؛ فقدان تحمل تنوع فرهنگی و تسامح نسبت به خرده‌فرهنگ‌های ایرانی و غیر ایرانی؛ گرایش به اقتدارگرایی؛ و ضرورت برتری سیاسی، نظامی، اقتصادی، و فرهنگی ایران در منطقه و جهان.

۲.۳ راهبردهای هویت قومی

این راهبردها عبارت‌اند از: هویت‌یابی قومی شامل خودبرچسب‌زنی و احساس تعلق عاطفی و احساسی به قومیت، دل‌بستگی و تعلق به خرده‌فرهنگ قومی، تعهد به اجتماع قومی، دغدغه‌داشتن نسبت به جایگاه و موقعیت سیاسی - اجتماعی قومی.

۳.۳ راهبردهای هویت دینی

این دسته از راهبردها عبارت‌اند از: احساس تعلق به دین و دینی‌پنداشتن خویش؛ تعلق به فرهنگ دینی به صورت پذیرش باورهای دینی، پذیرش اقتدار متون، گروه‌ها، و رهبران مذهبی؛ رفتار مذهبی و پای‌بندی عملی به دین؛ اعتقاد به سودمندی دین در بعد فردی (درونی)؛ تعهد به اجتماع دینی و مشارکت در مراسم و مناسک عبادات دسته‌جمعی؛ درگیری ذهنی و نظری با مقولات مذهبی؛ اعتقاد به حضور فعال دین در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تعلیم و تربیت، و مانند آن؛ ضرورت دین در پیشبرد جامعه، یعنی جهت‌گیری مذهبی در بعد اجتماعی (بیرونی)؛ مشورت، تعامل، و ارتباط درونی در اجتماع مذهبی؛ مدارا و تساهل؛ عضویت در اجتماعات دینی اعم از شیعی، سنی، ایرانی، شیعیان جهان، مسلمانان جهان، و امت اسلامی.

۴.۳ راهبردهای هویت مدرن

این راهبردها در چهار بعد به قرار زیر قابل بررسی‌اند:

بعد اول، گرایش به ارزش‌های بنیادی مدرنیته در بعد معرفتی که موارد زیر را دربر می‌گیرد: استدلال‌گرایی، استقراگرایی، عقل‌گرایی؛ انسان‌گرایی، انسان‌مداری، خودمحوری، فردگرایی، و نفی قیومیت؛ پیشرفت‌گرایی، ترقی‌گرایی، و نفی تقدیرگرایی؛ برابری‌طلبی و آزادی‌خواهی؛ مادی‌گرایی؛ و حس‌گرایی.

بعد دوم، گرایش به ارزش‌های بنیادی مدرنیته در بعد اجتماعی و سیاسی که شامل موارد زیر می‌شود: باور به برابری زن و مرد (برابری جنسیتی)؛ اعتقاد به برابری مذهبی و دینی؛ اعتقاد به طبیعی‌بودن تغییرات فرهنگی و اجتماعی؛ و باور به دموکراسی، آزادی، مشارکت سیاسی، و حقوق بشر.

بعد سوم، مربوط به تمایل و گرایش به مدرنیسم و عبارت است از: نگرش نسبت به اخلاق در جوامع غربی؛ میزان پذیرش فرهنگ، هنر، ارزش‌ها، و آداب و رسوم جامعه غربی؛ نگرش نسبت به رویه‌ها و اقدامات سیاسی غرب؛ و نگرش نسبت به حکومت‌های غربی.

بعد چهارم، همان هویت جهانی (بین‌المللی‌گرایی یا جهان‌وطنی) است و این موارد را شامل می‌شود: اعتقاد به زیست‌بوم کره زمین، جهانی‌فکرکردن، هم‌زیستی و تعامل با سایر ملل، اعتقاد به وجود مشکلات و مسائل مشترک جهانی، و پذیرش اقتدار و مقررات و نهادهای بین‌المللی و تأکید بر توافقات جهانی (← حاجیان، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۴۱۳).

۴. نتیجه گیری

هویت و فرهنگ دو کلیدواژه‌ای هستند که پس از پایان جنگ سرد از آن‌ها بسیار استفاده شده است. امروزه هویت تکیه‌گاهی است که در مطالعات امنیت، در مقایسه با سایر حوزه‌ها، با قدرت بیش‌تری ظاهر شده است. بنابه خصایص درونی فرهنگ، هویت می‌تواند تبدیل به سوژه‌ای برای اهداف مختلف شود. در چنین شرایطی این مقاله در حوزه مدیریت فرهنگی و با رویکردی انتقادی و با اذعان به این‌که در همه علوم و معارف بشری همواره برداشتی کلی از مفهوم امنیت ارائه شده، به گمانه‌زنی درباره امنیت فرهنگ پرداخته است. در ارائه شناختی از فرهنگ اگر آن را کلی‌ترین بخش و نگرشی بدانیم، که به‌مثابه نظامی از ارزش‌ها و بر اساس دغدغه تعالی اندیشه و رفتار انسانی روشی منزلت‌بخش را رقم می‌زند تا او را از میراث ارگانیک حیوانی‌اش فراتر برد، آن‌گاه می‌پذیریم که احساس ناامنی، آگاهانه یا ناخودآگاه، از ماهیتی فرهنگی برخوردار است. از این رو، در واکاوی پیشینه مفهوم شکل‌گرفته از امنیت در تلاش‌های نظریه‌پردازانه محققان، به این حقیقت استناد می‌شود.

در این باره می‌توان به دو نوع از امنیت اشاره داشت: امنیت مبتنی بر تهدید که همواره در نگاه سنتی به فرهنگ مطرح بوده است و امنیت مبتنی بر نبود هراس از شکستن حریم ارزش‌ها، به اقتضای اهداف مختلف اقتصادی و سیاسی در حال یا آینده، که نگاهی متأخرتر نسبت به رویکرد اول است. با توجه به رابطه جدایی‌ناپذیر منافع انسان‌ها با فرهنگ و هویت، امنیت از یک اضطرار یا رویداد طبیعی به آفریده و مخلوق آگاهی بشر در جهت مصلحت انسان تبدیل شده است. آخرین یافته‌ها در مطالعات امنیتی حاکی از آن است که، در منطق امنیت و در عقلانیتی که در این مفهوم مستتر است، هویت برای وجود خود نیازمند تفاوت است. به‌علاوه هویت برای تأمین خود - اطمینانی‌اش وجود تفاوت را به «دیگری» باز می‌گرداند. در نتیجه، در گفتمان ژئوپلیتیک فرهنگی، موقعیت مسا - موقعیت دیگری می‌تواند برانگیزاننده حساسیت فرهنگی و دال بر احساس ناامنی باشد.

فرهنگ‌ها در قالب تلاش‌های معنای‌بخش انسانی تجلی می‌یابند و با وجود همه «پراکنش‌های فرهنگی» همواره منحصر به فرد بوده و تمایزبخش و انسجام‌دهنده اکولوژی‌های مختلف‌اند. در این زیست‌بوم‌ها همواره فرهنگ‌ها حفظ می‌شوند، در حالی که در زمینه‌های خاص خود و در برابر تفاوت‌های بسیار در عصر انفجار اطلاعات همواره با پرسش‌های متعدد مواجه‌اند. طی دو دهه گذشته، کنار هم قرارگرفتن دو مفهوم امنیت و

فرهنگ باعث معرفی عبارت «حساسیت فرهنگی»، با همه مضامین نهفته در آن، به جامعه علمی شده است. با توجه به اشاره مستتر در مفهوم حساسیت فرهنگی، روشن است که عناصر مربوط به جوهره فرهنگ ماهیتی پویا دارد. البته این پویایی به معنای فقدان یابایی نخواهد بود؛ ضمن این که فرهنگ‌ها درباره گذشته‌اند و مسئله آن‌ها پایداری است، اما امنیت نگاه به آینده دارد و بر این اساس امنیت فرهنگ حامل پیام پایایی و پویایی توأمان هر فرهنگ در تمدن خویش است.

در عمل امنیت فرهنگ بیش از آن که مبتنی بر موازنه قوا باشد مبتنی بر آگاهی، شناخت، اعتماد، و همراهی است. در مکانیسم پایایی و پویایی فرهنگ، هم‌بستگی هویتی و انباشتگی مستتر در آن نقشی مشابه با حافظه را در جهت تحقق امنیت فرهنگ ایفا می‌کند و منجر به تمایز و انسجام، بر مبنای کلیدواژه‌های «خودی» و «دیگری»، می‌شود. حافظه فرهنگی، با انباشت شناخت و آگاهی از فردیت و هویت خود، بقا و استمرار فرهنگ را موجب می‌شود. حافظه فرهنگی، با احساس تهدید از سوی فرد و جامعه، در قالب تلاش‌های هویت‌مدار و معناجویانه بازخوانی می‌شود. فرایند بازخوانی با هرگونه خروج از تعادل انباشتی و طبیعی فرهنگ در طول زمان، چه در قالب هجمه‌های فرهنگی و چه سیاست‌های نسنجیده و عجولانه، امکان‌پذیر می‌شود.

فرهنگ، به عنوان حقیقتی مستقل، هیچ‌گاه نمی‌تواند از معنای اولیه خود تهی شود. در این حالت ثبات و امنیت فرهنگ با دسترسی به آگاهی، از طریق نقد و گفت‌وگوی مستمر از وضع موجود، حاصل خواهد شد. بدیهی است که مفهوم ثبات به معنای فقدان تغییر نیست و با آن که نمادی از ثبات را به تصویر می‌کشد، در واقع ترکیبی از پویایی و پایایی را نشان می‌دهد. فرهنگ‌ها در صیوررت خود روابط ترکیبی را همانند رابطه انگشتان با کف دست، بدون رابطه تراحمی، بر ساخته می‌کنند. حضور تضادها به خودی خود تهدیدی محسوب نمی‌شود، بلکه تفاوت‌ها به من یا ما معنا می‌بخشند. از این رو واژگان هویت، امنیت، و فرهنگ در کنار واژه «غیریت» به روشنی قابل فهم هستند. در این افق «خصلت»ها یا «شیوه بودن» به شکل ناخودآگاه با محیط و یا میدان فرهنگی پیوند برقرار می‌سازد. این پیوند، زمانی که آگاهانه نباشد، زمینه‌ساز تهدیدهای بسیار خواهد شد.

ادامه حیات فرهنگ‌ها، به واسطه پویایی لایه‌های هویتی، را می‌توان به سیستمی پیچیده تشبیه کرد که بر مبنای نظامی غیر خطی و غیر قابل پیش‌بینی استوار است. سیستمی که ضمن نشان دادن بی‌نظمی، به علت کارکرد مشهود آن، حاوی نوعی نظم نهفته در درون خود

است و بیانی از وجود یک الگوی غایی نظم در عین بی‌نظمی است. در توضیح بیش‌تر این موضوع و جست‌وجو در میان نظریه‌های ارگانیک می‌توان به پارادایم آشوب اشاره داشت. این پارادایم به الگوهای تصادفی و پیچیده‌ای می‌پردازد که با محاسبات خطی قابل انطباق نیست. هویت به‌درستی مثالی از یک سیستم پیچیده است. در نتیجه ویژگی‌های مشترکی که در سیستم‌های پرآشوب وجود دارد، رفتاری متمایز را برای هویت‌ها رقم می‌زند.

سیستم‌های بی‌نظم در ارتباط با محیط خود، همچون موجودات زنده، نوعی تطابق و سازگاری پویا برقرار می‌سازند. این سازگاری هوشمندانه هر لحظه وجود دارد و در جریان زمان تکامل می‌یابد. چنین سیستمی توان خودسازمان‌دهی دارد و در چهارچوب محدودیت‌های کلی سیستم، بدون این‌که هماهنگی با کل را از دست بدهد، تحول را در خود تجربه می‌کند. به‌علاوه، هم‌افزایی‌ها منجر به یادگیرندگی سیستم‌ها می‌شود و واکنش‌های هوشمندانه‌ای را در افقی گسترده‌تر به‌همراه دارد.

سیستم‌های پیچیده تحت نفوذ چندین «جاذبه» با تنش‌هایی مواجه‌اند و در نهایت این جاذبه غالب است که رفتار سیستم را آشکار می‌کند. اگر با هرگونه انکاری انرژی حرکتی طبیعی سیستم دفع شود، سیستم وضعیت متزلزلی را تجربه خواهد کرد. استعاره‌هایی همچون مغز، ارگانیزم، و هولوگرام می‌تواند راهنمای خوبی برای درک هویت و ضرورت خودیادگیرندگی آن باشد. در واقع هویت نوعی آگاهی به معرفت تعریف‌شده جوامع از خود است. هویت وظیفه نگهبانی و مراقبت مستمر از آگاهی را برعهده دارد و در بستر درک تاریخی امکان حضور و به‌عبارتی، معنایابی‌های مستمر را ممکن می‌سازد. بدین ترتیب ابعاد شخصیتی (تشخص و تمایز) یک جامعه هر لحظه ساخته و پرداخته می‌شود. با چنین تصویری ثبات هویتی عین اضمحلال و فنای تدریجی آن است و در آخر پویایی ثبات نهایی را در مسیر اعتلا رقم خواهد زد.

تغییر در واقع نزاعی میان جاذبه‌های مسلط و جاذبه‌های جدید است، بدین معنا که با ایجاد زمینه برای غلبه جاذبه‌های جدید می‌توان تغییراتی مطلوب ایجاد کرد. اگر تغییرات کوچک در زمان و مکان مناسب روی دهند، باعث ایجاد تغییرات بزرگ می‌شوند. این حالت را قانون اهرم کاری می‌نامند. شناسایی نقاط بااهمیت اهرم و استفاده از آن کاری مفید است؛ زیرا می‌توان سیستم را به سوی «جاذبه مطلوب» هدایت کرد یا این‌که پارامترهای بحرانی، نافذ بر جریان تکامل سیستم، را فعال ساخت. در این جا هر ابتکار و تجربه‌ای به عنوان فرصتی برای یادگیری است که می‌تواند سطح آگاهی را افزایش دهد.

در پاسخ به کیفیت مواجهه مدیران فرهنگی با موضوع امنیت، در حوزه‌ای تخصصی به نام مدیریت و برنامه‌ریزی امور فرهنگی، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که اگر «فرهنگ تجلی (ظاهری یا واقعی) هویت است» (گوردن و ماندی، ۱۳۸۱: ۳۳)، امنیت فرهنگی نمی‌تواند در شکاف میان هویت و فرهنگ برقرار شود؛ چراکه امنیت برای فرهنگ نتیجه تعاطی پویا و هدف‌مند هویت و فرهنگ است.

از آن‌جا که هویت ماهیتی ترکیبی دارد، بنابراین وجود امنیت فرهنگی و مصونیت آن از هرگونه تهدید یا تحدید در فضای کلی ارتباط آگاهانه، عادلانه، و عالمانه آن عناصر با یک‌دیگر رقم خواهد خورد و بدین ترتیب، به جامعه توانایی بازتعریف و بازتولید واقعیت خود و بازداری از مخاطرات احتمالی علیه هویت خود را خواهد داد. با توجه به آن‌چه گذشت اگر بپذیریم که امنیت فرهنگی در فضای ارتباط میان عناصر هویت ایرانی قابل طرح است، در آن صورت راهبردهای کلان در مدیریت فرهنگی شامل این موارد خواهد شد: عناصر اصلی ملیت ایرانی در سه بعد اجتماع، فرهنگ، و دولت؛ راهبردهای هویت قومی؛ راهبردهای هویت دینی؛ و راهبردهای هویت مدرن. در مدیریت هویت باید به این نکته مهم توجه شود که در سیستم‌های پیچیده و غیر خطی اگر نمی‌توان کنترل چندانی بر تغییر داشت، اما با شناخت عناصر کلیدی می‌توان زمینه فعالیت مؤثر را برای «جاذبه مسلط» فراهم ساخت. این بیان منوط به بازبودن مرزهای سیستم نسبت به اطلاعات است؛ مشروط بر آن‌که شرایط گفت‌وگویی آگاهانه، عالمانه، و خالی از اغراض به‌خوبی مهیا باشد.

پی‌نوشت

۱. برای توضیح بیش‌تر ← مقدمه

Myers and Tan, 2002; Sackmann, 1992; Groeschl and Doherty, 2000.

۲. مفاهیمی چون جهانی‌سازی فرهنگ، سیاست فرهنگی، و مقاومت یا هجسه‌های فرهنگی نشان‌دهنده وجود مسئله در حوزه فرهنگ است.

۳. این جدول خلاصه‌ای است برگرفته از جلد اول کتاب علی عبدالله‌خانی (۱۳۸۲). نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی، نشر مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی.

۴. مکتب کپنهاک یا «مطالعات امنیت کپنهاک» توسط بوزان و همکاران او در پی انتشار چندین اثر درباره موضوع امنیت شکل گرفته است. باری بوزان در اثر خود به نام مردم، دولت‌ها، و هراس به اصطلاح‌شناسی این مفهوم پرداخته و نتیجه گرفته که پس از جنگ جهانی دوم و

درواقع در دوران جنگ سرد این مفهوم وارد عرصه مطالعات شده است. بعد اجتماعی امنیت (Buzan, 1992) جایگاه جدیدی به موضوع مستقل امنیت داده است. در رویکرد اخیر امنیت، «مجموعه‌ای از نهادها همراه با نوعی احساس هویت مشترک» است. پس «جامعه به هویت بازمی‌گردد. به برداشت جوامع و افراد از خود به عنوان اعضای یک جامعه» ویور و همکارانش بی‌هیچ تردیدی اذعان دارند ارزشی که باید تحت عنوان «امنیت اجتماعی» محفوظ بماند، هویت اجتماعی است. بر این اساس، «امنیت اجتماعی به توانایی یک جامعه برای تداوم بخشیدن به سرشت گوهری خود تحت شرایط متحول مربوط است».

مطالعات امنیت مکتب کپنهاک یا «مطالعات امنیت کپنهاک» تنها رهیافتی است که بر مطالعات امنیتی متمرکز شده و مفهوم امنیت را از انحصار نظامی‌گری خارج نموده است. در مفاهیم بسط‌داده شده در این مکتب «بقا و مفهوم تهدید وجودی» هدف مرجع در هریک از بخش‌های تمایز یافته از امنیت ملی است. این مکتب امنیت را عینی - ذهنی (بین ذهنی) می‌داند. امنیت فقدان تهدید و حفظ هویت مشترک و یک ویژگی اجتماعی است. موضوع امنیت مبتنی بر تصمیم بازیگران آن است. جوامع دارای آستانه‌های متفاوتی از امنیت هستند. تمایز امنیت فردی و مفهوم امنیت دولت به عنوان بازیگر غالب از دستاوردهای این مکتب است. مفهوم امنیت منفی از دیگر دستاوردهای این مکتب است. در این وضعیت مسئله امنیتی ساخته شده، جهت‌دار، و گزینه‌ای در عرصه سیاست داخلی است و در نقطه مقابل «امنیت ایجابی» یا امنیت مثبت قرار دارد. در این مکتب مدیریت موفق موضوعات امنیتی در دو بعد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مورد توجه قرار گرفته است.

5. civilize از واژه لاتینی civilization.

6. از نظر اعضای این مکتب نوید روشن‌گری، ایمان به پیشرفت علمی و عقلانی، و گسترش آزادی‌های انسانی به کابوس تبدیل شده و بنا به گفته آدرنو «اثر کلی صنعت فرهنگ، اثری ضد روشن‌گری است». روشن‌گری به عامل عوام‌فریبی توده‌ها و وسیله‌ای برای ممانعت از هوشیاری تبدیل شده است.

7. به عنوان نمونه‌ای از این دست لوی استروس انسان‌شناس فرانسوی (۱۹۰۸) نگرشش به ساختار نگرشی نظری و تبیینی است. او ساختار را غیر قابل رؤیت، ذهنی، و ناآگاهانه می‌داند. نوع ساختارگرایی او به کشف اصول ساختاری مشترک که در بطن تمام جلوه‌های ظاهری خاص و متغییر، از نظر تاریخی درباره فرهنگ و اسطوره وجود دارد، مربوط است. او به دنبال خصوصیات منطقی و جهانی‌ای ذهن انسان است و آن را در خویشاوندی و اساطیر جست‌وجو می‌کند. به نظر استروس رفتارهای اجتماعی و نظام‌های فرهنگی، از نظام‌های ذهنی و فکری منسجمی ریشه می‌گیرند که هرچند نامرئی و فرآرند، ولی قابل کشف‌اند (بشیریه، ۱۳۷۹).

8. یکی از مفروضات اصلی در نظریه‌های فمینیستی در زمینه فرهنگ ساختارهای ایدئولوژیک

عمیق پدرسالارانه است. در این باره لاکان بر آن است که در ذیل عنصر نمادین پدر، آگاهی انسان در حوزه فرهنگ و زبان شکل می‌گیرد و در نهایت فرهنگ جامعه دارای ذهنیتی پدرسالارانه خواهد بود. درکل فمینیست‌ها به‌ویژه با تأکید بر نقد انگاره موقعیت ابژه‌ای، ابزاری، حاشیه‌ای، و فرودستانه زنان به بازتولید این انگاره در عرصه‌های مختلف فرهنگ در دنیای مدرن از جمله رسانه‌ها، اقتصاد، و سیاست می‌پردازند و سعی در تغییر این موقعیت دارند. اندیشه‌ها در نظریه‌های روان‌کاوانه مانند تصویری که در اندیشه‌های فروید و در روان‌کاوی او از انسان و فرهنگ ترسیم می‌شود، خوش‌بینانه نیست. «روان‌کاوی این حقیقت را آشکار می‌کند که انسان ناگزیر موجودی به‌غایت ناکام، دل‌مرده، و در کنه روانش مقید به نیازهای دیگران است» (ریچاردز، ۱۳۸۲). فروید با قائل شدن به غریزه عشق و زندگی و غریزه مرگ در کارهای متأخرش، نوع بشر را از رمق افتاده و در چنگال سائق هولناک مرگ می‌بیند، نوعی خودآزاری اولیه که «خود» آن را دوباره باز کرده است. هدف نهایی زندگی مرگ است. غریزه زندگی یا انرژی جنسی نیرویی است که تاریخ را می‌سازد، اما در تناقضی مصیبت‌بار با غریزه مرگ قرار دارد. فروید با این نگاه به انسان و فرهنگ می‌پردازد. او به وجود «نوعی ناخرسندی عمیق و دیرپا از وضعیت موجود فرهنگ و تمدن» در انسان‌ها اذعان دارد و می‌گوید «ظاهراً باید مطمئن بود که ما در فرهنگ امروزمین خود، احساس خوب و خوشایندی نداریم» (فروید، ۱۳۸۲: ۲۲۱). از نگاه او جامعه مدرن به لحاظ واپس‌زنی‌هایش ستمگر است (همان). فروید فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند:

کلمه فرهنگ مبین جمیع دستاوردها و نهادهایی است که به خاطر وجود آن‌ها حیات ما از حیات نیاکان حیوان‌گونه‌مان مجزا می‌شود. این دستاوردها دو هدف را برمی‌آورند: محافظت از انسان در برابر طبیعت و سامان‌بخشیدن به روابط میان آدمیان (همان).

از نظر فروید انگیزه همه فعالیت‌های بشری سودمندی و کسب لذت است، اما شکل‌گیری فرهنگ و تمدن بر مبنای محدود شدن قدرت فردی و امکان کام‌گیری و ارضای میل است. به تعبیر دیگر فرهنگ بر شالوده ترک غرایز و عدم ارضا بنا شده است.

رواج رویکردهای پدیدارشناسی و هرمنوتیکی، گرایش خاصی را در نظریه‌های فرهنگی بالاخص در قالب نظریه‌های تفسیری در بین متفکران علوم اجتماعی ایجاد کرده است. تأکید پدیدارشناسی بر این که آگاهی انسان‌ها صرفاً ثبت انفعالی جهان نیست بلکه فعالانه جهان را می‌سازد و پدیده‌ها و اشیا اعم از فرهنگی و اجتماعی را نه به عنوان اموری ذاتی، بلکه اموری که در آگاهی ما قرار گرفته یا به وسیله آن قصد شده، باید در نظر گرفت. نظر متفکران علوم اجتماعی را به تأکید هرچه بیشتر بر ذهن و معنای ذهنی انسان‌ها هدایت کرد.

۹. چارلز هورتون کولی (Charles Horton Cooley) تحت تأثیر ویلیام جیمز مفهوم چندگانگی

خودها را مطرح کرده است (کوزر، ۱۳۷۸: ۴۲۹). او بر انواع خودهایی که همگی از طریق برخوردی گوناگون با جهان خارجی پدید می‌آیند توجه نموده است. آنتونی کوهن نیز در جامعه‌شناسی هویت خود به تنوع در منابع هویت بخش و طیف گسترده‌ای از جماعات که انسان‌ها به آن تعلق دارند تأکید دارد. الگوی کوهن از هویت صرفاً به مناطق محل اقامت مشترک مردم محدود نمی‌شود، گو این‌که تأکید او بر اجماع همچون سازه‌ای ذهنی، موجب تسهیل کاربرد مدل او در طیف گسترده‌ای از جماعاتی که انسان‌ها به آن تعلق دارند می‌شود (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۹۸).

۱۰. می‌توان گفت هویت به مثابه سیستمی پیچیده است. در توضیح باید گفت که نظریه‌هایی بر اساس ثبات و پایداری سیستم‌ها و محیط بنا شده‌اند و در مقابل نظریه‌هایی به تغییرات محیطی و داخلی بیش‌تر توجه دارند و آن را پیش‌فرض وجودی خود می‌گیرند. از گروه نظریه‌های ارگانیک در دسته دوم می‌توان به پارادایم آشوب اشاره داشت که به الگوهای تصادفی و پیچیده‌ای می‌پردازد که با محاسبات و فرمول‌های خطی قابل انطباق نیست. ابر، صاعقه، حباب‌هایی که در کنار آبشارها تشکیل می‌شوند، اجتماع موربانه‌ها، یا پرواز پرسروصدای حشرات از نمونه‌های سیستم‌های پراشوب هستند. می‌توان چنین انگاشت که هویت مثالی از یک سیستم پیچیده است. ویژگی‌های مشترک در سیستم‌های پراشوب وجود دارد که رفتاری متمایز را برای آن سیستم رقم می‌زند. بر اساس اصل اثر پروانه‌ای، یک تغییر کوچک هرچند بی‌اهمیت مانند پرزدن یک پروانه می‌تواند منجر به تغییرات شگرفی در یک سیستم شود. سیستم‌های بی‌نظم در ارتباط با محیط‌شان همچون موجودات زنده نوعی تطابق و سازگاری پویا برقرار می‌سازند. این سیستم‌ها توان خودسازمان‌دهی دارند و هر جزء در چهارچوب محدودیت‌های کلی سیستم، بدون این‌که هماهنگی با کل را از دست بدهد، تحول را در خود تجربه می‌کند. به علاوه، هم‌افزایی دارند، به گونه‌ای که در سیستم‌های پیچیده کل بزرگ‌تر از جمع اجزا بوده و یادگیرنده‌اند (Morgan and Castet, 1997: 86) زیرا این سیستم‌ها درجه‌ای از آگاهی نسبت به وضعیت موجود خود و تفاوت آن با وضعیت عموماً مطلوب دارند. آن‌ها باید بتوانند انحراف‌های مهم از هنجارها را تشخیص دهند. پس می‌توانند بر تغییرات محیط اشراف داشته باشند و واکنش‌های مناسب را از خود بروز داده و به شیوه هوشمندانه و خودتنظیم عمل نمایند. خودشباهتی یا نوعی شباهت بین اجزا و کل خصیصه‌ای دیگر از این نوع سیستم است. مثال معروف آن، یک صفحه هولوگرام یا یک قطعه آینه است که در صورت شکسته شدن، هر جزء آن آینه دیگری است. همین‌طور جاذبه‌های عجیب؛ که در این سیستم به مثابه الگوهای است که از منظری بی‌نظم و آشفته ولی از منظری دیگر دارای نظم‌اند. هرچه افق دید گسترده‌تر باشد، یافتن این جاذبه عجیب ممکن‌تر خواهد بود (الوانی، ۱۳۷۸). تعادل منفی نیز یکی از این خصیصه‌هاست. در دو «جاذبه» با دو زمینه کاملاً متفاوت هر قدر که به سمت یک‌دیگر کشیده

شوند، از هم دور می‌شوند. به نظر می‌رسد که سیستم‌های پیچیده، ذاتاً اسیر تنش‌هایی از این نوع بوده و تحت نفوذ چندین «جاذبه» قرار دارند که در نهایت جاذبه غالب، رفتار سیستم را آشکار می‌سازد. بعضی از جاذبه‌ها سیستم را به سوی وضعیت‌های تعادل یا نزدیک تعادل می‌کشاند، این عمل از طریق بازخورد منفی انجام می‌گیرد که از رشد ناپایداری جلوگیری می‌کند. برخی از جاذبه‌های دیگر سعی می‌کنند نظم و ریخت جدیدی به سیستم بدهند. اگر «جاذبه مسلط» (زمینه موجود) موفق شود، انرژی حرکتی سیستم و ناپایداری آن را دفع کند، پتانسیل‌های تغییر به تحلیل می‌روند و سیستم به وضعیت متزلزل قبلی خود برمی‌گردد. از طرف دیگر، اگر جاذبه جدید غلبه کند، انرژی‌های تولیدشده را جذب خواهد کرد و نظم جدیدی حاکم می‌شود. با چنین تصویری ثبات هویتی عین اضمحلال و فنای تدریجی آن است. با رویکردی سیستمی، و با استعاره از نظریه آشوب می‌توان رفتار نامنظم، غیر خطی، و غیر قابل پیش‌بینی و پیچیده در پدیده هویت را بهتر شناخت. در سیستم‌های پرآشوب نظم به طور طبیعی ظهور می‌کند، اما طبیعت دقیق این نظم، هرگز طرح‌ریزی شده یا از پیش تعیین شده نیست. به ظاهر ثبات بی‌معناست و همه چیز در حال تغییر است.

هویت‌ها در نسبتی تاریخی با تغییر و تحول جوامع طرح می‌شوند و در نسبت‌هایی متفاوت مشمول تبعیت از مقتضیات بیرون و درون خواهند بود. پذیرش نقش تاریخ در هویت، اکتفا به یک تداوم زمانی است. تداومی که ضرورتاً بستری معنایی نداشته و می‌تواند بستری سرزمینی، نسلی، نژادی، زبانی، و غیره داشته باشد. اگر برای هر مرحله از تاریخ هویتی وجود دارد، ثابت‌دانستن هویت برای تمامی مراحل در قالب یک شکل معین نگاهی ایستا و غیر واقعی و در نتیجه محلی برای بحث بوده و جامعه را در خطر ابتلا به حاشیه‌رانی هویت انسانی و تلاش برای راکد کردن جامعه و تاریخ قرار می‌دهد. در مدیریت هویت باید به این نکته مهم توجه شود.

در سیستم‌های پیچیده و غیر خطی، نمی‌توان کنترل چندانی بر تغییر داشت؛ اما با تغییر در عناصر کلیدی مربوط به «جاذبه مسلط» و با بازکردن مرزهای سیستم موجود نسبت به اطلاعات و تجارب جدید، می‌توان زمینه بروز «جاذبه جانشین» را فراهم ساخت. در سیستم‌های پیچیده، در هر فعالیت، دو نوع حلقه تقویت‌کننده و متعادل‌کننده وجود دارد. حلقه‌های تقویت‌کننده همیشه به دنبال تغییر جاذبه بوده‌اند و حلقه‌های متعادل‌کننده، از طریق بازخورد منفی، به دنبال پایداری و ثبات هستند و تغییر در واقع نزاعی میان جاذبه‌های مسلط و جاذبه‌های جدید است. می‌توان با ایجاد زمینه‌های غلبه جاذبه‌های جدید، تغییراتی مطلوب پدید آورد. اگر تغییرات کوچک در زمان و مکان مناسب اعمال شوند، قادر به ایجاد تغییرات بزرگ هستند (سنگه، ۱۳۸۲: ۸۱). این حالت قانون اهرم‌کاری نامیده می‌شود. از این‌رو، شناسایی نقاط بااهمیت اهرمی و استفاده از آن‌ها مفید خواهد بود و می‌توان سیستم را به سوی

«جاذبه مطلوب» هدایت کرد یا این که پارامترهای بحرانی را که بر جریان تکامل سیستم نافذ هستند، فعال ساخت (Morgan, 1997: 267).

۱۱. هر پدیده‌ای در نظام و دستگاه فکری همواره در تحول و دگرگونی است. ارتباط امروز با دیروز جز با فرض جوهری ثابت، امکان پذیر نیست. هیچ تحول و تغییری رشته ارتباط شیء متحول را با گذشته‌اش به کلی نمی‌برد، بلکه فقط صورت و حالت آن را دگرگون می‌کند. به تعبیر دیگر در این عرصه، نوعی استکمال وجود دارد، به این ترتیب که همان صورت اول کامل‌تر می‌شود که اصطلاحاً این را «لبس بعد از لبس» گویند. هر تبدیلی، گذشته از این که مستلزم دگرگونی است، مستلزم این همانی نیز هست و این فرض، مستلزم وجود امر مشترک بین شیء سابق و شیء کنونی است که باید ثابت باشد و آن جوهر وجودی است.

منابع

- آزاد ارملی، تقی (۱۳۸۱). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: سروش.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۷۷). *درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: مرنديز.
- الوانی، سیدمهدی (۱۳۷۸). «بازتاب جلوه‌های نظریه بی‌نظمی در مدیریت»، فصل‌نامه مطالعات مدیریت بهبود و تحول، ش ۲۱ و ۲۲.
- برگر، آرتور آسا (۱۳۷۹). *نقد فرهنگی*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: باز.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- تیودور، اندرو (۱۳۹۰). *نظریه و روش در مطالعات فرهنگی*، ترجمه فاطمه براتلو، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی هویت ایرانی*، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی.
- ریچاردز، بری (۱۳۸۲). *روان‌کاوی فرهنگ عامه: نظم و ترتیب نشاط*، ترجمه حسین پاینده، تهران: طرح نو.
- سنگه، پیترا ام. (۱۳۸۲). *پنجمین فرمان: خلق سازمان یادگیرنده*، ترجمه حافظ کمال هدایت و محمد روشن، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۲). *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- عبداللهی، محمد (۱۳۷۵). «جامعه‌شناسی بحران هویت»، *نامه پژوهش*، س ۱، ش ۲ و ۳.
- فرامرزی قراملکی، احد و سعیده سیاری (۱۳۸۶). «تحویلی‌نگری، مانع ترویج اخلاق حرفه‌ای»، *ماه‌نامه تدبیر*، ش ۱۸۴.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲). *ناخوشایندی‌های فرهنگ*، ترجمه امید مهرگان، تهران: گام نو.

- فکوهی، ناصر (۱۳۸۱). «شکل‌گیری هویتی و الگوهای محلی، ملی، و جهانی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، س ۴، ش ۴.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه، و فرهنگ*، ج ۲، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۸). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- گوردن، کریستوفر و سایمون ماندی (۱۳۸۱). *دیدگاه‌های اروپایی درباره سیاست فرهنگی*، ترجمه هادی غبرائی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- Buzan, Barry (1992). *People, States, and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, New York: Harvester Wheatsheaf.
- Der Derian, James (2009). *Critical Practices in International Theory: Selected Essays*, Oxford: Routledge.
- Groeschl, Stefan and Liz Doherty (2000). 'Conceptualizing Culture', *Cross Cultural Management: An International Journal*, Vol. 7, No. 4.
- Karahanna, E., J. R. Evaristo, and M. Srite (2005). 'Levels of Culture and Individual Behaviour: An Integrative Perspective', *Journal of Global Information Management*, Vol. 13, No. 2.
- Leung, K., R. S. Bhagat, N. R. Buchan, M. Erez, and B. C. Gibson (2005). 'Culture and International Business: Recent Advances and their Implications for Future Research', *Journal of International Business Studies*, Vol. 36, No. 4.
- Morgan, M. J. and E. Castet (1997). 'The Aperture Problem in Stereopsis', *Vision Research*, Vol. 37, No. 19.
- Myers, M. D. and F. Tan (2002). 'Beyond Models of National Culture in Information Systems Research', *Journal of Global Information Management*, Vol. 10, No. 1.
- Olie, Rene (1995). 'The Culture Factor in Personnel and Organization Policies', in: *International Human Resource Management*, A. W. Harzing and J. V. Ruysseveldt (eds.), London: Sage.
- Pettigrew, Andrew M. (1979). 'On Studying Organizational Cultures', *Administrative Science Quarterly*, Vol. 24, No. 4.
- Rice, Natalie and William O'Donohue (2002). 'Cultural Sensitivity: A Critical Examination', *New Ideas in Psychology*, Vol. 20, No. 1.
- Sackmann, Sonja A. (1992). 'Culture and Subcultures: An Analysis of Organizational Knowledge', *Administrative Science Quarterly*, Vol. 37, No. 1.
- Walker, R. B. J. (1993). *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*, Cambridge: Cambridge University Press.